



نگاهی به کتاب «جاده‌ای تا پوتین‌های من» داستانک‌هایی با شروع در خشان

«جاده‌ای تا پوتین‌های من» مجموعه ۱۲ داستانک از ادبیات مقاومت است که به قلم حمیدرضا میرزایی‌زاده توسط انتشارات نقش منتشر شده‌است. «درخت انجیلو»، «کوچه‌های کودکی»، «چتری برای فرمانده»، «سنگرو ققمقه‌های آویخته» و «من پشت سرش آب ریختم» عناوین داستانک‌های کتاب است.زائر دفاع مقدس در سال‌های اخیر با سبک‌های نوشتاری متنوعی توسط نویسندگان همراه بوده که به جز زندگینامه، خاطره، رمان و داستان کوتاه، از داستان‌های کوتاه کوتاه با داستانک هم استقبال زیادی در جشنواره‌ها و مخاطبان این سبک از ادبیات داستانی به عمل آمده و در واقع می‌توان گفت که‌نوشته‌های مبنی‌مال یا داستانک‌های دفاع مقدس امروزه جایگاه خاصی در بین اهالی قلم و نویسندگان پیدا کرده و کتاب‌های مختلف و متفاوتی هم در این زمینه وارد بازار کتاب شده است.

«جاده‌ای تا پوتین‌های من» از چند نظر مورد قبول واقع می‌شود، یکی اینکه نویسنده با هوشمندی سراغ عناوینی برای داستان‌هایش رفته که با پیرنگ و ساختار داستانک‌ها همخوانی دارد، چون دقت در انتخاب اسم خود می‌تواند به زیبایی داستان کمک کند. به هر حال در داستان کوتاه و خصوصا داستانک انتخاب نام قصه از شاخصه‌های بسیار مهمی است که می‌تواند در همان لحظه اول مخاطب را جذب کند.

مورد مهم دوم اینکه در شروع هیچ کدام از داستانک‌های این مجموعه نویسنده مقدمه چینی نکرده و خیلی سریع و بدون توضیحات اضافه، سراغ اصل مطلب رفته، این ترفندی است که نویسندگان سبک «کوه یخی» که از نست همینگوی پایه‌گذارش بود به آن اعتقاد دارند، یعنی مقدمه و نتیجه‌گیری باید از داستان کوتاه مدرن حذف شود.

در اینجا باید نیست به چند تا از شروع‌های خوب داستانک‌های این کتاب اشاره کنم که مخاطب را مستقیم و بدون هیچ توضیح اضافه‌ای درگیر ماجرای داستان می‌کند: «سرم را به شیشه [پنجره] آتوبوس چسباندم، نمی‌توانستم چشم از چشمان خیس بردقه‌کننده‌ها بردارم...» (خمره عسل – صفحه ۸) – «هم به خط شینم، باید از هفت تپه و چغازنبیل خداحافظی می‌کردیم...» (کوچه‌های کودکی – صفحه ۱۰) – «پلک‌های افسر عراقی روی هم آمدم...» (پر تقال خونی – صفحه ۱۶) – «آخرین نگاه را به انارهای قرمز می‌اندازد...» (مردی که بنفشه می‌کاشت – صفحه ۱۸) – «در یک چشم به هم زدن صدای نفیر گلوله‌ها، ستون ما را بر آود و آه کرد...» (آسفت سرد – صفحه ۲۲). همانطور که می‌دانیم آغاز یک داستان یا داستانک نقطه سرنوشت‌سازی در پرداخت یک اثر به حساب می‌آید. یکی داستانک مبنی‌مال یا «فلش فیکشن»، داستان کوتاه‌ای رمان نیست که بتوان آن را در سطرهای میانی یا آخر، خواننده را غافلگیر کرد بلکه در کمترین فرصت باید نویسنده حرفش را بزند، و گر نه داستانک لطیفه‌ای بیش نخواهد بود، پس دومین نقطه عطف این مجموعه بعد از انتخاب عنوان، شروع در خشان داستانک‌هاست.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، یکدست بودن و انسجام داستان‌های این مجموعه است و می‌توان گفت گزیده کاری و دقت نویسنده در انتخاب داستانک‌ها به این مسئله کمک کرده است. هر ۱۲ داستانک این مجموعه از لحاظ کیفی و کمی تا حدودی در یک سطح هستند.

به احتمال زیاد نویسنده این مجموعه آثار بیشتری داشته که از میان آنها مانند گارت‌ترین و محکم‌ترینشان را انتخاب کرده و برای انتشار ارائه کرده‌است. این کتاب کوچک با قطعی رقی در ۳۲ صفحه منتشر شده است و نویسنده آن سعی کرده از قوانین نگارش در داستانک غافل نباشد. بند دوم داستانک «چتری برای فرمانده» این گونه به پایان می‌رسد: «چتری در شیار کوه بر پا شد. فرمانده با کیسه‌های نایلونی که از بادگیر و چکمه و کلاه پر شده بود به سوی‌مام آمد. کلاه‌های پشمی را بر حریصانه روی گوش‌هایمان کشیدیم. تجهیزات تقسیم شد. بعضی‌ها به کلاه و دستکشی قانع نبودند و شال هم هم می‌خواستند. فقط کیسه نایلونی خالی در گوشه‌ای از جادر خوندنمای می‌کرد. باران شدت گرفته بود. فرمانده کیسه نایلونی را بر سر گذاشت، از آنجا دور شد. باران بی‌امان می‌بارید...».

شعر



روزنامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی صبح ایران
صاحب امتیاز: پیام‌آوران نشر روز
مدیرعامل و مدیر مسئول: عبدالله گنجی
سر دبیر: غلامرضا صادقیان
آدرس: تهران، خیابان شهید مطهری
تقاطع میرزای شیرازی، پلاک ۳۸۴
سازمان آگهی‌ها: ۸۸۳۴۱۶۵۴
روابط‌عمومی: ۸۸۴۹۸۴۴۸،
نمابر: ۶-۸۸۴۵۶۳۴۳
توزیع: شرکت نشر گستر امروز ۸۸۸۶۲۱۹۴
چاپ تهران: چاپخانه روزنامه جوان
www.javanonline.ir

| روزنامه جوان | شماره ۶۰۵۱ | یکشنبه ۲۷ مهر ۱۳۹۶ | اول ربیع‌الاول ۱۴۴۲ | اذان ظهر: ۱۱:۴۹ | غروب آفتاب: ۱۷:۴۵ | اذان مغرب: ۱۷:۴۳ | نیمه‌شب‌شعرعی: ۰۸:۲۳ | صبح‌فردا: ۰۵:۱۴ | طلوع آفتاب‌فردا: ۰۶:۱۴

«پلیس خوب» در سینما پرفروش‌تر از «پلیس بد»

«پلیس جوان» «سرنخ» و «شلیک نهایی» آثاری بودند که در ارائه چهره‌های مقتدر و مردمی از پلیس موفق عمل کردند اما آثاری هم بودند که پلیس را عنصری مقابل جامعه تصویر می‌کردند



مصطفی شاه‌کرمی

از ابتدای انقلاب تاکنون سیمای پلیس در سریال‌ها و فیلم‌های ایرانی فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرده است. به مناسبت هفته پلیس و نیروی انتظامی مروری داریم بر سیمای پلیس در آثار نمایشی ایران طی چند دهه اخیر. شاید «بازجویی یک جنایت» که ابتدای دهه ۶۰ توسط محمدعلی سجادی ساخته شد، جزو اولین آثار در ژانر پلیسی معمایی باشد که پس از انقلاب ساخته شد. در این فیلم که قالبی معمایی دارد یک بازرس جوان پس از پیدا شدن جسد کارخانه‌داری به نام هدایت‌نیا در زیاله‌دانی اطراف شهر سعی می‌کند تا از قتل این شخص را کشف کند.

از نیش تا آواز قو

ساخت فیلم‌ها و سریال‌های پلیسی پس از پایان جنگ تحمیلی که ژانر سینمای دفاع مقدس و آثار ساخته‌شده در این زمینه در صدر آثار جذاب و پرفروش سینمای بود، به تمرکز بر ساخت آثار در زمینه درگیری‌های مأموران انتظامی و امنیتی در عرصه مبارزه با مواد مخدر و سوداگران مرگ آثار جذابی مثل «تاراج»، «هش» و چندین فیلم دیگر ساخته شد. در همین ایام سریال «آینه عبرت» نیز یک‌ه‌تا‌ز مدیوم تلویزیون بود. با ورود به سال‌های میانی و پایانی دهه ۷۰ روند جان گرفتن تولیدات در ژانر پر مخاطب و جذاب پلیسی و امنیتی به سرعت افول کرد تا جایی که فیلم‌های چون «صحنه جرم، ورود ممنوع»، «مخمصه»، «چهره به چهره» و... «مومیایی ۲»، «آواز قو»، «کارناوال مرگ» و... جزو تک‌مضرب‌هایی بودند که در این قالب ناوخته می‌شد. نکته قابل اعتنا در مورد آثار این دوره که در این فیلمساز سعی می‌کرد آن را به توبه‌نامهای برای مأموران و نیروهای انتظامی و امنیتی در مواجهه با قانوق‌شکنان و کسانی که امنیت روانی و اخلاقی جامعه را به مخاطره انداخته بودند، تبدیل کرد. فیلم «آواز قو» از همین نمونه‌هاست که در آن مخاطب با پلیسی کت‌خورو بی‌عرضه‌مواجه‌است که مسبب خلأفکاری‌های یک جوان قانون‌شکن نمایش داده می‌شود. حادثه دیگری که تبدیل شد، آثار از پلیس ارائه می‌شد، نمایشی احمقانه از یک شخص‌کنندهن با اقداماتی ابلهانه بود که تحت عنوان کارآگاه پلیس طراحی شده بود.

ظلم سینمایی به پلیس

پرداخت غیرواقعی به پلیس و فشنل نشان دادن

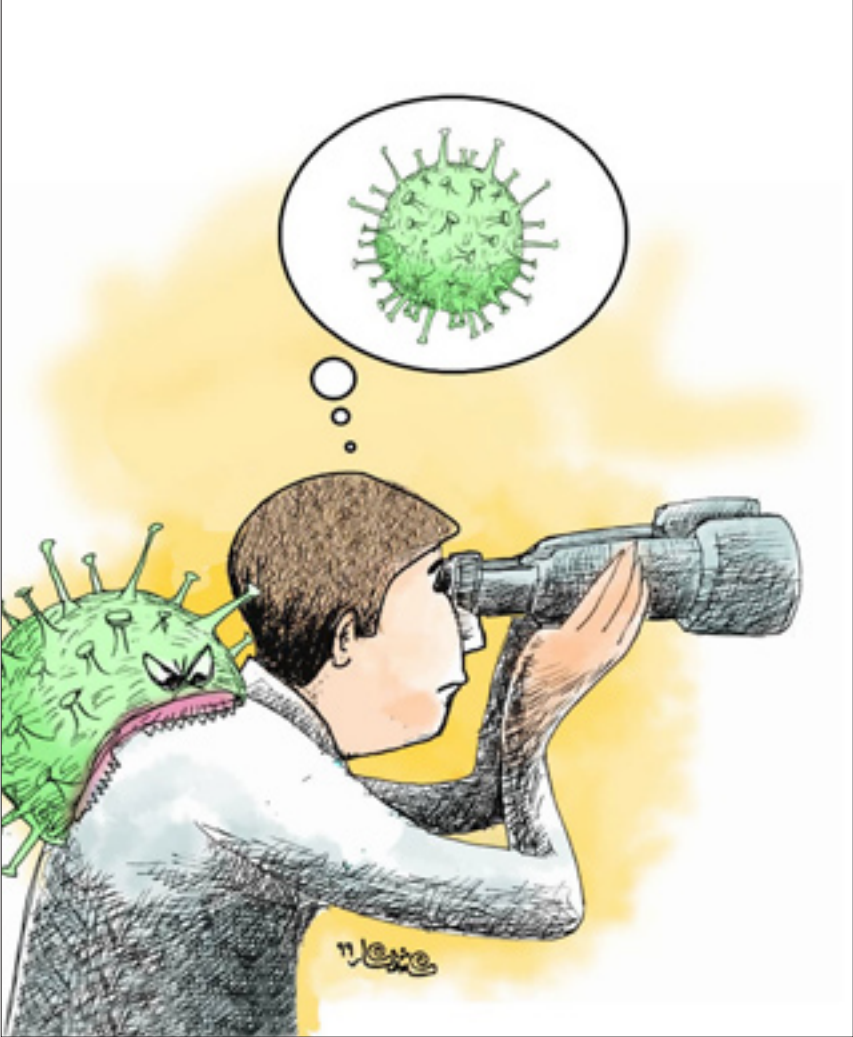
امام باقر(ع): هر که ر کوع نمازش را کامل انجام دهد، هیچ ترس و وحشتی در قیام سراغش نمی‌آید. (کافی) (ط – الاسلامیه) ج ۳، ص:۳۲۱، (۷)

مقالو ایفاگر نقش اولین پلیس زن سینمایی کشورمان به دنبال دستگیری قاچاقچیان دارو و کسانیی بود که به جای توزیع اقلام دارویی در بین داروخانه‌ها آنها را با چند برابر قیمت به فروش می‌رساندند.

در ابتدای دهه ۷۰ سریال «شلیک نهایی» به کارگردانی محسن شاه‌محمدی نیز به دلیل داشتن مؤلفه‌های مهم و شاخص یک اثر پلیسی – معمایی در کنار بهره بردن از عناصر دراماتیک توانست از تباط خوبی با مخاطبان برقرار کند و جزو موفق‌ترین سریال‌های تلویزیونی در ژانر پلیسی گردد. «شلیک نهایی» به موضوع رسیدگی به پرونده‌های قتل و جنایت می‌پرداخت که از جمله سریال‌های پلیسی برجسته و به یادماندنی دهه ۷۰ به حساب می‌آید. داستان این مجموعه تلویزیونی که در سال ۱۳۷۴ از شبکه‌اول ایران پخش شد در مورد یک مأمور پلیس به اسم «سرگرد کلانی» (با بازی داریوش فرهنگ) است که مأمور پیگیری و دستگیری باندی حرفه‌ای می‌شود که همه نوع خلائی از قتل و آدم‌ربایی تا قاچاق را انجام می‌دهد. سرگرد کلانی به ناچار از طریق عواملی، وارد باند شده و با جعل اسناد، اطلاعاتی به دست می‌آورد. رئیس باند، از هویت واقعی سرگرد کلانی مطلع شده و محل تحت مراقب پلیس را به موقع، ترک می‌کند اما در انتها، اعضای باند قاچاق دستگیر می‌شوند.

از «سرنخ» و «پلیس جوان» تا «هوش سیاه»

از جمله سریال‌های موفق و جذاب دیگری که در ژانر پلیسی معمایی ساخته شد می‌توان به آثاری از جمله سریال «سرنخ» و سه گانه «کلانتر» نام برد. سریال «پلیس جوان» نیز در اواخر دهه ۷۰ دستگیری‌های غیرمنطقی والدین و اطرافیان این مخاطب در سریال کلانتر با یکسری پرونده مواجه بود که برخی از آنها برای اولین بار در تلویزیون مطرح می‌شد؛ مسائلی مانند فرار دختران به دلیل سختگیری‌های غیرمنطقی والدین و اطرافیان این مسئله مهم قاچاق اعضای بدن انسان‌ها که تا آن روز در هیچ سریالی به آنها پرداخته نشده بود. اگر چه در بین آثار تلویزیونی سریال‌های موفقی مانند هوش سیاه، بی صدا فریاد کن، حس سوم، خواب و بیدار، ساختمان ۸۵، کارآگاهان، ماتادور و چندین نمونه دیگر بوده‌ام اما آثار ضعیفی هم وجود دارند که در رساندن پیام امنیت و اقتدار پلیس الکن و نارسا بوده‌اند. نکته قابل تأمل در این بین مسیر افول گرانی‌های است که این ژانر جذاب و مخاطب‌پسند در سینما و تلویزیون تجربه کرده است. برخلاف پیشرفت‌های تکنولوژیکال و بیشتر شدن سهم تصاویر رایانهای هر چه جلوتر اندیم، هم از لحاظ قصه پردازی و هم از نظر ارائه تصویری مقتدر از پلیس هر دو مدیوم سینما و تلویزیون، نسبت به آنچه باید صورت می‌گرفت دچار پسرفت شده‌اند. به نظر می‌رسد مسئولان هنری و به خصوص مدیران ناجی هنر به عنوان بازوی فرهنگی و هنری پلیس سا میدان دادن به عناصر خوش فکر و باسلیقه‌ای که قلم‌نویسندی و توان کارگردانی قابل قبولی دارند جان دوبارگی به پیکر این ژانر پر جاذبه و مخاطب‌پسند بدهند.



کارگردان پیشکسوت در گفت‌وگو با «جوان»:

رشد دستمزد بازیگران تناسب تولید را برهم زده است

هنرمندان نمی‌رسد و به جای تسهیل شرایط ناگهان هزینه بیمه تکمیلی را دو برابر می‌کنند؟

کارگردان «زدواج صورتی» با اشاره به رکود دامنگیر تولید در بخش خصوصی گفت: رشد بی‌منطق و افسارگسیخته دستمزد تعداد محدودی بازیگر که با این شرایط، دستمزد بالای یک‌میلیارد تومان دریافت می‌کنند، تناسب تولید را از بین برده است و باعث شده اصلاً بخش خصوصی نتواند فیلمی تولید کند. کرونا هم که آمد واوضاع را بدتر کرد، چون ریسک تولید در شرایط کرونا هم بالاتر رفته و اصلاً صلاح نیست یک گروه چند صد نفره را برای تولید فیلم دور هم جمع کرد!

مصیری با تأکید بر اهمیت ورود تلویوز به مشکلات جامعه‌هنری ادامه داد: تلویزیون مانند دیگران به برنامه‌های خیرمحور پزشکی درباره هشدار شیوع کرونا هیچ برنامه‌ریزی خاصی انجام نداده است، در حالی که وظیفه رسانه ملی است که به دغدغه‌های آحاد جامعه و به خصوص فرهنگ در آن دوره پاسخ بدهد. چرا تلویزیون در کنار نقد فیلم به نقد شرایط اقتصادی بیرحمانه‌ای که بر اهالی هنر تحمیل شده نمی‌پردازد؟ کارگردان «آخرین خون» خاطر نشان کرد: شرایط تولید در سینما خیلی عجیب شده است، چون فقط عده‌ای خاص مشغول کارند و مدام هم کار می‌کنند ولی پیشکسوت‌ها اغلب بیکارند. عجیب است که مدیر برنامه‌های بازیگران، تهیه‌کننده شده‌اند و با پول ایران‌تورهای تلفن همراه، پشت سر هم فیلم تولید می‌کنند ولی تهیه‌کنندگان کار کشته مدت‌هاست بیکارند.

منوچهر مصیری با انتقاد از ساختار مدیریتی سینما گفت: واقعا مدیران برای اهالی سینما در این هشت ماه کرونایی چه کرده‌اند؟ حتی نتوانسته‌اند حق بیمه تکمیلی درمان آنها را برای همین اسمال رایگان کنند و مدام می‌گویند بودجه نداریم. اگر بودجه ندارند چرا مدام جشنواره برگزار می‌کنند.

این کارگردان درباره چگونگی بهبود وضعیت اهالی هنر گفت: واقعا به اقدامی انقلابی در زمینه ارتقای معیشت هنرمندان نیاز داریم و نیاز است نهادهای بالادستی وارد میدان کار و کاری برای هنرمندان کنند.

کتاب

«نگارش و ویرایش متون سیاسی» منتشر شد



ویرایش عنوان و گزارش سیاسی و در فصل پنجم باوجه غالب سیاسی و فصول دوم و سوم باوجه غالب ادبیات فارسی تدوین شده، با این همه نویسنده کوشیده‌است در همین دو فصل دوم و سوم هم در ظرف ادب فارسی، منظوف سیاسی بریزد و تا حد امکان شواهد و مثال‌های سیاسی برای موضوعات بیاورد. مؤلف در مورد این اثر می‌نویسد: از تابستان سال ۱۳۷۰ که با ویراستاری آشنا شدم،ام تاکنون حدود سه دهه با آن زیسته‌ام و در کارهای آماده‌سازی کتب درسی، ارزیابی پایان‌نامه‌های دانشجویی و نگارش کتب و مقالات شخصی با آن مرتبط بوده‌ام. بارها اعجاز ویرایش را دیدم‌ه که متن اولیه کتاب‌ها چگونه با ویراستاری دگرگون می‌شود و ارتقا می‌یابد و خواندنی می‌شود. ویراستاران هستند که کتاب‌ها را آراسته و پیراسته و خوانا و روان می‌کنند. ویراستاری در هر رشته‌ای، مهم و ضروری است. آموزش ویراستاری برای هر دانشجو و برای نگارش کارهای کلاسی و به ویژه پایان‌نامه‌نویسی ضروری است.

کتاب «نگارش و ویرایش متون سیاسی» تألیف دکتر ابراهیم برزگر به تازگی به همت سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) منتشر شد.

به گزارش «جوان» کتاب «نگارش و ویرایش متون سیاسی» تألیف دکتر ابراهیم برزگر استاد تمام علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی به همت پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و همکاری شورای تخصصی تحول و ارتقای علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی منتشر شد. مخاطب هدف این کتاب، دانشجویان رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل هستند. نویسنده در این کتاب بااستفاده از دانش تولید شده صاحب نظران ادبیات فارسی و ویراستاری، ا دانش را در خدمت مخاطبان علوم سیاسی قرار داده و به کاربردن آن در متون علوم سیاسی توجه داشته و به نوعی بین نگارش، ویراستاری و علوم سیاسی پیوند برقرار کرده‌است.فصل اول کتاب درباره فلسفه وجودی این درس نوپنهاد و اهمیت آن در مهارت‌افزایی و چیستی ادب فارسی و تعامل آن با تحولات سیاسی و ویراستاری در سیاست و زبان دیپلماتیک سخن می‌گوید و وجه غالب آن سیاسی است.

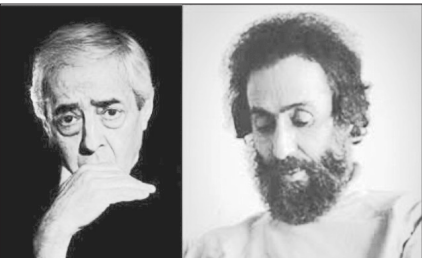
فصول دوم و سوم درباره شیوه خط و املای فارسی در دست کلمات و واژه‌های متشابه و نیز مواردی چون کاربرد نادرست فعل، حرف و جمله بحث می‌کند و تا حدودی با مثال‌های سیاسی، علوم سیاسی سازی شده است. در واقع در فصل دوم مباحث صرفی واژگان و در فصل سوم مباحث نحوی و دستور زبان بررسی شده است. در فصل چهارم به پاراگراف‌نویسی،

دلتنگی از نیویورک در نامه سهراب به احمد رضا احمدی منتشر شد

مادرهای خوب، غذاهای خوشمزه و روشنفکران بد ایرانی

خاصیت دارد.»

در ادامه نامه سهراب آمده است: «من روزها نقاشی می‌کنم. هنوز روی دیوارهای دنیا برای تابلو جا هست. پس تند تر کار کنیم. باید کار کرد ولی نباید دود چراغ خورد. اینجا دودهای زبر تر و خالص‌تری هست. دودهای بادوام و آب‌نرو. در کوچه که راه می‌روی، گاه یک دود دود صمیمانه روی شانه‌ات می‌نشیند و این تنها ملایمت این شهر است، و گر نه آن جرثقیل که از پنجره اتاق پیداست، نمی‌تواند صمیمانه روی شانه کسی بنشیند. اصلا برازنده جرثقیل نیست، اگر این کار را بکند به امالت خانوادگی خود لطمه زده‌است.توی این شهر نمی‌شود نرم بود و حیا کرد و تهنیت گفت. نمی‌شود تریجه خورد. میان این ساختمان‌های سنگین، تریجه خوردن کار جلفی است. مثل این است که بخوای یک آسمانخراش را قلقلک بدهی. باید رسوم اینجا را شناخت، من نقاشی می‌کنم، ولی نقاشی من نسبت به گالری‌های اینجا مورب است. نقاشی از آن کارهاست. پوست آدم را می‌کند و تازه طلیکار است ولی نباید به نقاشی رو داد، چون سوار آدم می‌شود. من خیلی‌ها را دیدم که به نقاشی سوازی می‌دهند. باید کمی مسلح بود و بعد رفت دنبال نقاشی. گاه فکر می‌کنم شعر مهربان تر است. ولی نباید زیاد خوش خیال بود. من خیلی‌ها را شناخته‌ام که از دست شعر به پلیس شکایت کرده‌اند. باید مواظب بود. من شب‌ها شعر می‌خوانم. هنوز ننوشته‌ام. خواهم نوشت. من نقاشی می‌کنم. شعر می‌خوانم و یکتاری را می‌بینم. غذاهای مادرم چه خوب بود. تازه من به او ابرام می‌گرفتم که رنگ سبز خورش آفتابچ چرا متمایل به کبودی است. آدم چه دیر می‌فهمد. در دیر فهمیدم که انسان یعنی عجلان.ا. ایران مادرهای خوب دارد و غذاهای خوشمزه و روشنفکران بد و دشت‌های دلپذیر نیویورک، سوم رمضان.»



سهراب سیهری ر سال‌ها پیش در نامه‌ای به احمد رضا احمدی نوشته است: ایران مادرهای خوب و غذاهای خوشمزه و روشنفکران بد و دشت‌های دلپذیر دارد. در صفحه احمد رضا احمدی که زیر نظر دختر این شاعر اداره می‌شود، نامه سهراب سیهری به این شاعر منتشر شده که از شهر نیویورک و نبود درخت و برکه و قناری می‌نالد: «احمد رضای عزیز، من به شدت در این شهر مدامم. آن هم در این شهر بی پرده و نادرخت. هنوز صدای پرند شنیده‌ام (چون پرند نیست، صدایش نمی‌نیست). در همان ارباب خردمان تویی هر درخت نارون یک خروار جیک‌جیک بود. غمه نباید خورد و باید راه رفت و نگاه کرد به چیزهای سراه. مثل بهجهای دبستانی که ضحاک زندگی‌شان بیشتر است ولی باید قانع بود و من هستم. مثلاً یک چهارم قارقار کلاغ برای من بس است. یادم هست به یکی نوشتم: چهار سوم قناری را می‌شنوم. می‌بینی، قانع تر شدم. راست است که حجم قارقار بیشتر است، ولی در عوض خاصیت آن کمتر است. مادرم می‌گفت قارقار برای بعضی از دردها